

درباره لیبرالیسم و لیبرال دموکراسی

پروفسور شاپور رواسانی

لیبرالیسم اقتصادی

زمینه‌ساز لیبرال دموکراسی

بررسی‌های اجتماعی درباره ایران به کار رفته و گروهی از آن‌جا بیداری و گروهی با آن مخالفت می‌کنند، لیبرال، لیبرالیسم و لیبرال دموکراسی است، بی‌آنکه تعریفی درست و روشن از این مفاهیم به دست داده شود.

از دید نگارنده، با توجه به تاریخ و چگونگی بیداری و رشد شیوه تولید و نظام اجتماعی - سیاسی سرمایه‌داری در اروپا (در سده‌های ۱۸ و ۱۹م) و نیز بیداری و رشد طبقه سرمایه‌دار صنعتی ملی (بورژوازی) در این جوامع، می‌توان گفت که لیبرالیسم روش سیاسی این طبقه در حال رشد در جوامع سرمایه‌داری، در رویارویی با حکومت‌های مستبد سنتی و خودکامه از دید سیاسی و مبارزه با ساختار اقتصادی فئودالیسم بوده تا امکان حرکت سرمایه و کار، از دید

از پدیده‌های درخور تأمل و نقد در جامعه ما، کاربرد برخی مفاهیم سیاسی و اقتصادی از سوی بزرگان جامعه به هنگام بررسی مسائل اجتماعی ایران است که نه در جامعه ما و جوامعی چون جامعه ما، بلکه در جوامع اروپایی، آنهم در جریان بیداری و رشد شیوه تولید و نظام سرمایه‌داری از سوی نظریه‌پردازان در آن جوامع در دوره‌ای معین برای بیان مقاصد معین مطرح و در همان جوامع نیز بر اثر دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی دستخوش دگرگونی شده است. از جمله این مفاهیم اجتماعی - اقتصادی که در این سالها بارها و در بسیاری از گفت‌وگوهای سیاسی و

سیاسی، حقوقی و اقتصادی تأمین شود.

در زمینه سیاسی، لیبرالیسم خواستار استقرار آزادهای فردی، برپایی مجالس قانونگذاری، حق رأی برای گزینش نمایندگان، آزادی اجتماعات و آزادی بیان و انتشارات بود تا طبقه سرمایه‌دار در حال رشد بتواند از دید سیاسی در برابر طبقه حاکم، فئودال و اشراف و دربار بایستد و با چیره شدن بر استبداد سنتی، در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی امکان رشد یابد.

از دید اقتصادی نیز این طبقه و نظریه پردازانش (آدام اسمیت و...) خواستار اقتصاد آزاد و آزادی اقتصادی فرد بودند تا بتوانند در راستای حرکت آزاد کار و سرمایه، کالا و سرمایه بر مرزهای اقتصادی فئودالیسم در اروپا چیره شوند و رشد سرمایه‌داری را ممکن سازند.

در این دوره معین از تاریخ اروپا- در دوره رشد سرمایه‌داری- خواست آزادی فردی در زمینه سیاسی با خواست آزادی فردی در زمینه اقتصادی همخوانی داشت. در این دوره، لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی چه در زمینه ثنوری و چه در عمل، در مبارزه با استبداد سنتی (سیاسی) و استبداد فئودالی (اقتصادی) یکدیگر را تکمیل می‌کردند.

در آثار نظریه‌پردازان سده‌های ۱۸ و ۱۹م اروپا این همسویی را می‌توان نشان داد. اما با گسترش شیوه تولید سرمایه‌داری و قدرت‌یابی طبقه سرمایه‌دار در جوامع اروپایی (اروپای غربی) شرایط اجتماعی نیز دگرگون شد. برپایه این شیوه تولید و نظام اجتماعی، ابزارهای عمده تولید، ثروتها و سرمایه‌های بزرگ در مالکیت یک اقلیت قرار می‌گیرد. با قدرت یافتن طبقه سرمایه‌دار، در زمینه مالکیت و حاکمیت سیاسی، این طبقه بعنوان طبقه حاکم جانشین شاهان و فئودالها شد. با پیدایش و رشد طبقه کارگر صنعتی و شهرنشین و با افزایش تضاد طبقاتی میان کار و سرمایه، این طبقه نوپا ولی روبه‌گسترش به مبارزه با طبقه حاکم سرمایه‌دار برخاست و در چارچوب کشمکشهای طبقاتی در درون شیوه تولید و نظام اجتماعی سرمایه‌داری، مفاهیم لیبرال،

لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی نیز دستخوش تحول شد.

سرمایه‌داران در چارچوب شیوه تولید و نظام اجتماعی سرمایه‌داری (لیبرالیسم اقتصادی) زیر عنوان اقتصاد آزاد، آزادی اقتصادی، بازار آزاد و... با تفسیر مفاهیم آزاد و آزادی در جهت منافع طبقاتی خود، بر حاکمیت هم‌چنگ انداختند. در این شیوه تولید، مراد از آزادی، آزادی حرکت سرمایه در جهت افزایش سود است و سرمایه بر حسب منافع طبقه و خواست سرمایه‌داران جابه‌جا می‌شود و به گفته کارل مارکس، وطن هم ندارد و می‌توان گفت وجدان و اخلاق هم ندارد. به دست آوردن سود بالاترین معیارهاست (این شیوه کار در درون جوامع امروزه استثمار و در روابط جهانی استثمار خوانده می‌شود).

اما لیبرالیسم سیاسی، آزادی فردی در زمینه امور سیاسی در چارچوب لیبرالیسم اقتصادی در مرزهای طبقاتی شیوه تولید سرمایه‌داری محدود به زمینه‌های سیاسی و فرهنگی آنهاست در جهت جانبداری از نظام شیوه تولید سرمایه‌داری شد و معنای عام خود را از دست داد. در حال حاضر مراد از لیبرالیسم اقتصادی

○ نظام‌هایی اجتماعی را که در آنها بخشی

از ساختار و موجودیت جامعه چه از دید سیاسی و فرهنگی و چه از دید اقتصادی، خارج از سالاری و حکومت مردمان قرار گیرد، نمی‌توان مردم‌سالاری، حکومت مردم و دموکراسی خواند. با این تعریف، چه نظام سرمایه‌داری و چه نظام‌هایی مانند نظام حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی را نمی‌توان دموکراتیک دانست.

بی چون و چرای گسترش لیبرالیسم اقتصادی (بازار آزاد، اقتصاد آزاد، اقتصاد بخش خصوصی) است. اما درباره دموکراسی:

دموکراسی از دو بخش «دمو» به معنای مردم و کراسی به معنای حکومت در زبان یونانی تشکیل شده است. معنای فارسی این واژه مردم‌سالاری یا حکومت مردمان است. بی گمان مراد از مردمان همه اعضای جامعه‌اند، نه یک بخش یا طبقه‌ای ویژه، و گرنه واژه مردمان معنای خود را یکسره از دست می‌دهد.

سالاری مردمان را هم نمی‌توان در یک جامعه به یک زمینه ویژه محدود دانست و زمینه‌ای را از سالاری و حکومت مردمان جدا کرد یا جدا دانست زیرا در این صورت، سالاری و حکومت مردمان هم معنای خود را یکسره از دست خواهد داد زیرا محدود و ناقص شده است. نظام‌هایی اجتماعی را که در آنها بخشی از ساختار و موجودیت جامعه چه از دید سیاسی و فرهنگی و چه از دید اقتصادی، خارج از سالاری و حکومت مردمان قرار گیرد، نمی‌توان مردم‌سالاری، حکومت مردم و دموکراسی خواند. با این تعریف، چه نظام سرمایه‌داری و چه نظام‌هایی مانند نظام حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی را نمی‌توان دموکراتیک دانست. در جهان امروز، مراد از دموکراسی لیبرال یا لیبرال دموکراسی آن گونه‌ای است که در چارچوب شیوه تولید سرمایه‌داری قرار دارد و در آن حقوق مردمان و حکومت مردمان در زمینه اقتصادی مخدوش و نقض و نفی شده است و یک اقلیت نافی آزادی انسانها بر جامعه حاکمیت و مالکیت دارد و از لیبرالیسم سیاسی دفاع می‌کند که خود پیوسته به لیبرالیسم اقتصادی است.

با توجه به این نکات، کسی که مخالف لیبرالیسم سیاسی و لیبرال دموکراسی است باید مخالف لیبرالیسم اقتصادی (سرمایه‌داری بخش خصوصی) هم باشد و به تبع آن با قدرت اقتصادی یک اقلیت (بخش خصوصی) مخالفت کند زیرا خصوصی سازی و قدرت یابی یک اقلیت، یعنی نظام و شیوه تولید سرمایه‌داری، نفی آزادی، مردم‌سالاری و استقرار لیبرال دموکراسی. اگر در

○ کسی که مخالف لیبرالیسم سیاسی و لیبرال دموکراسی است باید مخالف لیبرالیسم اقتصادی (سرمایه‌داری بخش خصوصی) هم باشد و به تبع آن با قدرت اقتصادی یک اقلیت (بخش خصوصی) مخالفت کند زیرا خصوصی سازی و قدرت یابی یک اقلیت، یعنی نظام و شیوه تولید سرمایه‌داری، نفی آزادی، مردم‌سالاری و استقرار لیبرال دموکراسی.

همان شیوه تولید سرمایه‌داری است که در جامعه ما از سوی پاره‌ای از اقتصاددانان خجالتی، دموکراسی اقتصادی، بازار آزاد، اقتصاد آزاد، خوانده می‌شود و مراد از لیبرالیسم سیاسی آزادیهای فردی در چارچوب شیوه تولید سرمایه‌داری است و مرزهای اقتصادی و طبقاتی آن. در نظام سرمایه‌داری، سرمایه حدود آزادی فرد را مشخص می‌کند و تلاش سیاسی تنها در چارچوب شیوه تولید و نظام سرمایه‌داری و با پذیرش سلطه اقلیت در مالکیت و حاکمیت، آزاد و پذیرفته است. لیبرالیسم اقتصادی پایگاه و زمینه لیبرالیسم سیاسی است و این دو را نمی‌توان از هم جدا کرد یا جدا دانست.

لیبرالیسم را به هر گونه معنا کنیم، چه از دید اقتصادی و چه از دید سیاسی، نظامی اقتصادی و سیاسی در چارچوب شیوه تولید سرمایه‌داری است، نه بیشتر و نه کمتر. در هر جامعه و کشوری که اقتصاد آن بر سرمایه‌داری (لیبرالیسم اقتصادی) استوار باشد نظام و ساختار سیاسی و فرهنگی آنها بر پایه لیبرالیسم سیاسی خواهد بود؛ پذیرش نظام اقتصادی لیبرال (خصوصی سازی = سرمایه‌داری) پذیرش دنباله جدانشدنی آن یعنی لیبرالیسم سیاسی و فرهنگی است؛ و گسترش لیبرالیسم سیاسی و فرهنگی دنباله

جامعه ما کسی مخالف لیبرالیسم و لیبرال دموکراسی باشد از دید اصولی باید با خصوصی سازی اقتصاد (لیبرالیسم اقتصادی) و با نفوذ سرمایه های خارجی (راهگشای امپریالیزم سرمایه داری و نظام سرمایه داری) هم مخالف باشد؛ و توجه کند که در سایه توسعه سرمایه داری که با نامهای مجعول و فریب دهنده بازار آزاد، اقتصاد آزاد، دموکراسی اقتصادی و... عرضه می شود، لیبرالیسم سیاسی و لیبرال دموکراسی هم در جامعه توسعه خواهد یافت و نخستین قربانی آن نیز فرهنگ ما خواهد بود.

مخبر محترم کمیسیون ویژه اصل ۴۴ در مجلس شورای اسلامی از استقرار دموکراسی اقتصادی در

ایران سخن گفته اند:

«با اجرایی شدن سیاست های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی، دموکراسی اقتصادی در ایران برقرار می شود.» (ایران، ۱۲ مهر ۸۶، ص ۲)

امیدواریم توضیح داده شود که آیا مراد از دموکراسی، مردم سالاری است که در این صورت حکومت «بخش خصوصی» یا اقلیت در اقتصاد نفی می شود، و اگر مراد از دموکراسی اقتصادی همان شیوه و نظام اجتماعی سرمایه داری است چرا به روشنی از آنچه در حال وقوع است نام برده نمی شود؟ و آیا دموکراسی اقتصادی (لیبرالیسم اقتصادی) پایگاه و خاستگاه لیبرالیسم سیاسی و فرهنگی و لیبرال دموکراسی نیست؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی